

«او کور به دنیا آمد»؛ معرفی مسند تشریحی در زبان فارسی^۱

محمد راسخ مهند (دانشگاه بوعلی سینا، همدان)

چکیده: در این مقاله به تعیین مقوله و نقش دستوری کلمه کور در جمله «او کور به دنیا آمد» و جملاتی نظیر آن پرداخته‌ایم. با توجه به استدلال‌های ارائه‌شده، به نظر نگارنده مقوله دستوری کور صفت است، نه قید. اما نکته دیگر نقش دستوری این کلمه است. به نظر می‌رسد این ساخت از ساخت‌هایی است که در زبان فارسی بررسی نشده‌است و ساختی است که زبان‌شناسان آن را «ساخت تشریحی» می‌نامند. از این حیث در این جمله نقش دستوری کلمه کور نقش مسند و از نوع تشریحی است. استدلال‌هایی برای این امر ارائه شده‌است.

کلیدواژه‌ها: صفت، قید، مسند، ساخت تشریحی، ساخت نتیجه‌ای.

۱- مقدمه

طباطبایی (۱۳۹۶: ۱۶۴) در نقدی بر دومین جلد فرهنگ جامع زبان فارسی (صادقی ۱۳۹۶) به نکته‌ای اشاره کرده‌است که عیناً تکرار می‌شود:

گاهی در تعیین هویت دستوری واژه‌ها خطا راه یافته‌است. مثلاً برای واژه ابله سه هویت دستوری قائل شده‌اند: صفت، اسم، قید. در ذیل قید مثالهایی ذکر شده که صفت‌اند نه قید. مثلاً آورده‌اند: «هرکه از مادر ابله زاد پندش مدهید» یا «آید انگشت گزان روز جزا در محشر/ آن‌که ابله به جهان آید و عاقل برود». در این هر دو مثال، ابله صفت است، نه قید.

۱. دوست عزیزم، جناب آقای دکتر امید طبیب‌زاده، در گفت‌وگویی شخصی این پرسش را مطرح کردند که نقش واژه «کور» در جمله‌ای مانند «او کور به دنیا آمد» چیست. این نوشته مختصر حاصل آن گفت‌وگوست. از آقای دکتر طبیب‌زاده و آقای دکتر علاءالدین طباطبایی، که با بحث در این زمینه باعث شکل‌گیری این مقاله شدند، سپاس گزارم. البته این نوشته در بردارنده نظرات من است و اشکالات احتمالی نیز بر عهده نگارنده است.

زیرا در توصیف نهاد جمله به کار رفته نه فعل جمله. جمله اول را به این صورت می‌توانیم بازنویسی کنیم: «هر کسی که از مادر ابله زاده شد...». در این جمله اگر به جای ابله، کور بگذاریم، می‌شود: «هرکس که از مادر کور زاده شد». بدیهی است که در اینجا کور نهاد جمله را توصیف می‌کند نه نحوه زاده شدن را. در آن جمله اول اگر هدف توصیف فعل بود، قید ابله‌انه به کار می‌رفت (طباطبایی ۱۳۹۶).

به عبارت دیگر، از نظر وی، واژه ابله و کور در جملات فوق صفت است و به اشتباه در فرهنگ به آنها قید گفته شده است. این دیدگاه طباطبایی موضوع نوشته حاضر است. هدف ما در این مقاله ابتدا تعیین مقوله و سپس مشخص کردن نقش دستوری کلماتی مانند ابله یا کور در جملاتی است که در نقل قول بالا آمده است. البته مثال‌های زیر در بردارنده کلمات بیشتری است که چالش فوق در مورد آنها نیز قابل بحث است. این کلمات در جملات زیر تیره تایپ شده‌اند:

(۱) او کور به دنیا آمد.

(۲) از مادر ابله زاده شد.

(۳) مادرش جوان فوت کرد.

(۴) دوستم فقیر مرد.

(۵) علی از خانه ناراحت رفت.

من در مقاله حاضر سعی می‌کنم ابتدا با نگاه توصیفی به بحث در مورد مقوله دستوری این کلمات می‌پردازم. سپس به معرفی ساختی پردازم که قبلاً در مطالعات دستوری زبان فارسی به آن اشاره نشده است. این ساخت را در مطالعات رده‌شناختی ساخت تشریحی^۲ می‌گویند. ساخت تشریحی ساختی است که در آن مسند تشریحی وجود دارد. در مجموع، سعی شده به این دو پرسش پاسخ داده شود: کلمات کور، ابله، جوان، فقیر، و ناراحت در جملات بالا به کدام مقوله دستوری (طبقه واژگانی / اجزای کلام) تعلق دارند (بخش ۲)؟ نقش دستوری این کلمات در چنین جملاتی چیست (بخش سوم)؟ بخش چهارم جمع‌بندی است.

۲- مقوله دستوری

با اینکه به نظر می‌رسد تعیین مقوله دستوری (یا طبقه واژگانی یا جزء کلام) واژه‌ها کار آسانی است و از مسائل مقدماتی مطالعه زبان است، اما در عمل این‌گونه نیست. انسان‌ها

در زبان مقوله‌بندی انجام می‌دهند. وقتی از مقولات یا طبقاتی مانند اسم، فعل، صفت، قید و نظایر آن صحبت می‌کنیم، در حال مقوله‌بندی هستیم. اما اساس مقوله‌بندی در زبان چگونه انجام می‌شود؟ شاید بتوان گفت مقوله‌بندی در زبان به سه شیوه انجام می‌شود یا سه مرحله را پشت سر گذاشته‌است. شیوه نخست نگاه ارسطویی به مقوله‌بندی یا همان تعریف براساس شرایط لازم و کافی، یا تعاریف معنا‌بنیاد بود. این نوع مقوله‌بندی تاکنون در دستورهای سنتی باقی مانده‌است (باطنی ۱۳۶۶: ۱۷؛ کریمی دوستان ۱۳۸۷). مثلاً تعریف‌های ارائه‌شده برای صفت و قید که موضوع بحث ماست از این قرارند: صفت کلمه‌ای است که حالت و چگونگی چیزی یا کسی را برساند (قریب ۱۳۸۰: ۵۶؛ مشکور ۱۳۶۸: ۶۵)؛ یا کلمه‌ای است که به اسم افزوده می‌شود تا حالت و چگونگی آن را بیان کند (خانلری ۱۳۵۵: ۶۵). قید کلمه یا گروهی است که مفهومی به مفهوم فعل و نیز گاهی به مفهوم صفت یا مسند یا قید دیگر و یا مصدر می‌افزاید و دربارهٔ آنها توضیح می‌دهد و آنها را با آن مفهوم جدید مقید می‌کند (احمدی گیوی و انوری ۱۳۷۵: ۲۱۸). در فارسی بسیاری از صفت‌ها ممکن است برای بیان چگونگی انجام یافتن فعل نیز به کار روند و در این حال، قید خوانده می‌شوند (خانلری ۱۳۵۵: ۶۹؛ شریعت ۱۳۶۷: ۲۹۹؛ مشکور ۱۳۶۸: ۱۱۴).

قبل از اینکه بحث را ادامه دهیم، بهتر است ببینیم کلمات مطرح‌شده در مثال‌های (۱) تا (۵)، از حیث تعریف معنی‌بنیاد، در چه مقوله‌ای قرار می‌گیرند. کلمات یادشده از نظر معنایی و در واژگان زبان فارسی، صفت‌اند. زیرا در مثال‌های زیر همگی حالت یا چگونگی

اسمی را بیان می‌کنند:

(۶) رانندهٔ کور

(۷) نویسندهٔ ابله

(۸) پسر جوان

(۹) کودک فقیر

(۱۰) بازیکنان ناراحت

با این حال، در مقوله‌بندی سنتی یا معنایی مشکلاتی وجود دارد. برای نمونه، واژه‌هایی که به مفاهیم انتزاعی اشاره می‌کنند (مانند عشق، نفرت) یا به حالات روحی و جسمی افراد برمی‌گردند (مانند گیجی، درد) یا کلماتی که در معنی آنها کنشی نهفته‌است (مانند قتل، اعدام، صلح)، اشاره به شخص یا شیء ندارند، اما در طبقه اسم قرار می‌گیرند. همچنین کلماتی مانند «بیماری، سردرگمی...» که اشاره به وضعیت ناپایدار دارند، در طبقه صفت قرار نمی‌گیرند و اسم هستند. پس همهٔ اسم‌ها لزوماً به شخص یا چیزی اشاره نمی‌کنند.

زبان‌شناسان این مشکل را چگونه حل کردند و چه راهی به جای مقوله‌بندی معنابنیاد پیشنهاد دادند؟ آنها با استفاده از شیوه دوم، سعی در تعیین معیارهای زبانی (صرفی و نحوی) برای تشخیص مقولات کردند. مثلاً در زبان فارسی برای تعریف اجزای کلام به ویژگی‌های تصریفی آنها توجه شده است. بر این اساس، کلمه‌ای فعل است که در زمان گذشته پسوند ماضی‌ساز بگیرد (رفتم) و در زمان حال با پیشوند - می به کار رود (می‌روم) یا در وجه امری پیشوند - ب بگیرد (بروید). همچنین نشانه شخص و شمار به آن اضافه شود (بچه‌ها غذایشان را خوردند) و نظایر آنها.

در مورد مشخصه‌های تصریفی صفت باید گفت صفات برای درجه تفضیلی پسوند - تر می‌گیرند (مریم از لیلا زیباتر است) و برای درجه عالی پسوند - ترین: (زیباترین دختر دوست من است). البته این فقط در مورد صفات درجه‌پذیر قابل اعمال است و در مورد صفات مطلق (مانند مجرد، مرده) نمی‌توان از این معیار استفاده کرد (*مجردتر، مرده‌تر). اما نکته‌ای که در فارسی مطرح است این است که قیدها هم در حالت تفضیلی همین ویژگی تصریفی را دارند (او از علی سریع‌تر می‌دود). البته هم صفات و هم قیدها قید درجه (مانند خیلی زیبا، بسیار سریع) می‌گیرند. هرچند که این معیار نیز در مورد صفات مطلق کارایی ندارد. نکته دیگر اینکه صفات دو کاربرد متفاوت دارند: کاربرد وصفی و گزاره‌ای. در کاربرد وصفی همراه اسم به کار می‌روند (دختر زیبا) و در کاربرد گزاره‌ای همراه فعل اسنادی (پاییز زیبا است). اما قیدها با افعال غیراسنادی کاربرد دارند (او سریع می‌دود). حال بینیم با توجه به این معیارهای صرفی - نحوی، کلمات مورد بحث در مثال‌های (۱ تا ۵) در چه مقوله‌ای قرار می‌گیرند. به نظر می‌آید غیر از کور که صفت مطلق است، بقیه کلمات صفات درجه‌پذیرند، به همین دلیل می‌توانند با نشانه‌های تفضیلی و عالی به کار روند، و همراه قید درجه هم استفاده شوند. کلمه کور هم به دو صورت وصفی و گزاره‌ای به کار می‌رود، که معیار دیگری برای تایید صفت بودن آن است. این معیارها را در مثال‌های زیر فقط برای دو صفت کور و ابله به کار می‌بریم، اما در مورد سایر کلمات نیز این معیارها قابل اعمال است:

۱۱) الف. راننده کور (کاربرد وصفی)

ب. این کودک کور است (کاربرد گزاره‌ای)

۱۲) الف. نویسنده ابله (کاربرد وصفی)

ب. این نویسنده ابله است (کاربرد گزاره‌ای)

ج. او از برادرش ابله‌تر است (کاربرد صفت تفضیلی)

د. او ابله‌ترین آدمی است که می‌شناسم (کاربرد صفت عالی)

با این اوصاف، به نظر می‌رسد طبق معیارهای صرفی - نحوی نیز این کلمات صفت‌اند. البته تعریف مقولات براساس ویژگی‌های صرفی - نحوی نیز خالی از اشکال نیست. زیرا برخی کلمات با قبول ویژگی‌های تصریفی دیگر مقولات، وضعیت مبهمی پیدا می‌کنند و تعیین مقوله دقیق آنها مورد مناقشه قرار می‌گیرد. مثلاً اگر بپذیریم اضافه شدن نشانه جمع در زبان فارسی نشانه اسم بودن کلمه است، تقریباً به تمام کلمات مورد بحث می‌توان نشانه جمع اضافه کرد (کورها، جان‌ها، فقیرها، ابله‌ها). طباطبایی (۱۳۸۵: ۳۴) این ویژگی را تغییر مقوله زایا می‌نامد که در آن بسیاری از صفت‌ها می‌توانند نقش اسم را هم بازی کنند (مانند کلمه هنرمند در دو جمله «هنرمندتر از او آدمی پیدا نکردی» و «اینک با چند هنرمند جوان آشنا می‌شویم»؛ که در اولی صفت و در دومی اسم است). پس به نظر نمی‌رسد این معیار خوبی برای تمیز دو مقوله اسم و صفت در فارسی باشد (برای بحث مفصل در این زمینه، رک طباطبایی ۱۳۸۲: ۵۰-۵۶).

اما اکنون می‌توان از نگاه یا شیوه سوم مقوله‌بندی نیز صحبت کرد. زبان‌شناسانی که با نظریه دستور زایشی موافق نبودند و تمایز قطعی بین مقولات زبانی را درست نمی‌دانستند، الگوهای کاربردبنیادی از دستور ارائه کردند که هم‌راستا با یافته‌های دانشمندان علوم شناختی درباره مقوله‌بندی و براساس تعریف سرنمونی^۳ از مقولات بود (Lakoff 1987: 582). آنها با پذیرش دیدگاه سرنمون، عنوان می‌کنند که بسیاری از مقولات و ساختارهای زبانی نیز مدرج هستند و از این‌رو، نگاهی پیوستاری به تمایزهایی دارند که در دیدگاه‌های صورت‌گرا دوگانه‌های قطعی تلقی می‌شوند. یکی از این افراد کرافت (Croft 2000) است که تحلیل خود را بر پیوستاری بودن مقولات زبانی استوار کرده و مقوله‌بندی را براساس دیدگاه سرنمون تعریف کرده‌است. از نظر کرافت، ما در زبان سه کار انجام می‌دهیم: ارجاع^۴، توصیف^۵ و اسناد^۶. در اصل این سه کارکرد کنش گزاره‌ای، مبنایی برای تمایز سه‌گانه اجزای کلام در دستور است. بدین ترتیب ساخت‌هایی که ارجاع می‌دهند، توصیف می‌کنند یا اسناد می‌دهند، کنش‌های گزاره‌ای را نشانه‌گذاری می‌کنند و طبق این نظریه واژه‌هایی که می‌توانند جایگاه‌های ارجاع، توصیف و اسناد را پر کنند قابل تقسیم به طبقات معنایی هستند و سرنمون‌های رده‌شناختی خاصی در هر کدام از این نقش‌ها تحت عناوین شیء، ویژگی و

3. prototypical

4. Reference

5. Modification

6. Predication

کنش وجود دارد (Croft 2001: 87). کرافت با تلفیق طبقه‌بندی معنایی (اشیاء، ویژگی‌ها و اعمال) و عناصر لازم در ساخت گزاره‌ای (ارجاع، اسناد و توصیف)؛ به سرنمون‌های رده‌شناختی در مقوله‌بندی واژگانی دست می‌یابد. این سرنمون‌های رده‌شناختی برای هریک از اجزای کلام اصلی به شکل جدول زیر دست می‌یابد:

جدول شماره (۱). عبارات نشان‌دار و بی‌نشان اجزای کلام (Croft 2001: 88)

| اشیاء | ارجاع | توصیف | اسناد |
|-------|-------------------|--|-------------------------------|
| شیء | اسامی بی‌نشان | ساخت‌های اضافی، متمم حرف‌اضافه‌ای، صفت‌سازی | اسامی گزاره‌ای، افعال ربطی |
| ویژگی | اسامی مشتق از صفت | صفات بی‌نشان | گزاره‌ای، افعال ربطی |
| کنش | مصدر، متمم‌ها | وجه وصفی، بند موصولی | فعل‌های بی‌نشان |

طبق این جدول اسم‌های بی‌نشان اسم‌هایی هستند که به طبقه معنایی «شیء» تعلق دارند و کنش گزاره‌ای «ارجاع» را انجام می‌دهند و موارد نشان‌دار از رمزگذاری ساختاری استفاده می‌کنند. مثلاً کلمات تهران و کتاب اسم هستند و تا وقتی که برای ارجاع به اشیا به کار می‌روند (یعنی در حالت بی‌نشان)، نیاز به تکواژ اضافه ندارند. اما اگر این دو کلمه برای توصیف اشیا به کار روند، باید تکواژ صفت‌سازی را اضافه کنیم تا بتوانیم توصیف کنیم، مانند «لهجۀ تهرانی» و «تلفظ کتابی»، یا اگر بخواهیم از آنها برای اسناد بر اشیا استفاده کنیم، لازم است با فعل ربطی بیاوریم، مانند «احمد تهرانی است» و «بهترین دوست کتاب است» (راسخ‌مهند ۱۳۹۶: ۳۱۱). همچنین صفت‌های بی‌نشان صفت‌هایی هستند که به طبقه معنایی «ویژگی» تعلق دارند و کنش گزاره‌ای «توصیف» را انجام می‌دهند، مانند بزرگ در «پسر بزرگ علی آمد» که در اینجا «بزرگ» به ویژگی «پسر» اشاره دارد و در عمل گزاره‌ای نقش توصیف «احمد» را برعهده دارد. این صفت از لحاظ رمزگذاری ساختاری بی‌نشان است، چون به‌تنهایی و بدون وند به کار می‌رود. اما اگر صفتی به ویژگی اشاره نداشته باشد نشان‌دار است. مثلاً صفتی که به ویژگی اسناد کند با فعل ربطی به کار می‌رود مانند «علی باهوش است»، یا اگر به چیزی ارجاع دهد، باید نشانه بگیرد، مانند خوبی و بزرگی که اسم‌های مشتق از صفت هستند. یا اگر از اشیا برای توصیف استفاده شود، باید نشان‌دار شود. به همین ترتیب، فعل‌های بی‌نشان فعل‌هایی هستند که به طبقه معنایی «کنش» متعلق‌اند و کنش گزاره‌ای «اسناد» را انجام می‌دهند و نشانه ساختاری خاصی ندارند، مانند «او غذایش را خورد». اما اگر برای توصیف عملی استفاده کنیم، باید

به صورت بند موصولی به کار روند، مانند «درختی که افتاد» که در آن بند موصولی «که افتاد» اسم را توصیف می کند، یا اگر برای ارجاع به عملی استفاده کنیم، فعل را به صورت مصدر می آوریم، مانند «رفتن علی» یا «افتادن درخت» (راسخ مهند ۱۳۹۴). پس با دور شدن از وضعیت بی نشان مقولات، نیازمند استفاده از نشانه گذاری ساختاری هستیم. با توجه به این رویکرد، باید دید کلمات مورد بحث ما از این حیث در چه طبقه ای قرار می گیرند. کلمات «کور، ابله، جوان، فقیر، ناراحت» همه یک ویژگی را توصیف می کنند، پس در طبقه صفات بی نشان قرار می گیرند. هیچ یک از آنان نشانه ساختاری جدایی ندارند که صفت نشان دار قلمداد گردند.

پس به نظر می رسد با توجه به معیارهای معنایی، صرفی - نحوی و رویکرد نقشی - رده شناختی، مقوله واژگانی کلمات مورد بحث صفت است. اما چرا این ساختها در زبان فارسی ایجاد مشکل کرده و مباحثی در مورد آنها مطرح شده است؟ نگارنده گمان می کند آنچه باعث ابراز دیدگاههای متفاوت و بحث در این زمینه شده نقش دستوری کلمات فوق بوده است. در بخش بعد سعی کرده ایم این بحث را روشن کنیم و به ساخت دستوری این جملات پردازیم.

۳- نقش دستوری

اکنون پرسش اینجاست که اگر بر طبق رویکردهای بحث شده کلمات مورد نظر صفت هستند، چرا برای زبان شناسان ایجاد اشکال کرده اند؟ چرا در فرهنگ جامع زبان فارسی (۱۳۶۹) در جملاتی که طباطبایی (۱۳۹۶) نقل کرده کلمه ابله را قید در نظر گرفته اند؟ یا سؤال مهم تر این است که نقش دستوری کلمات مورد بحث در جملات (۱) تا (۵) چیست؟ من در این بخش سعی می کنم پاسخ خود را به این پرسشها بدهم. به طور خلاصه، این سردرگمی در مورد این کلمات از دو نکته ناشی می شود: اول، عدم تمایز بین مقوله دستوری قید^۷ و نقش دستوری قیدی^۸. دوم و مهم تر، اشتباه در تعیین نقش دستوری این کلمات. به نظر نگارنده کلمات مورد بحث در این جملات در یک ساخت خاص قرار دارند که زبان شناسان و دستورنویسان به آن اشاره ای نکرده اند. در ادامه، به این دو نکته خواهیم پرداخت.

7. adverb

8. adverbial

۳-۱- مقوله قید و نقش قیدی

گاهی در مطالعات دستوری زبان فارسی مقوله دستوری قید و نقش دستوری قیدی با هم یکی گرفته شده است. مثلاً خانلری (۱۳۵۵) قید را کلمه یا عبارتی عنوان می‌کند که برای بیان چگونگی انجام فعل به کار می‌رود و قریب و همکاران (۱۳۶۸) نیز قید را از ارکان اصلی جمله می‌دانند که وظیفه آن مقید ساختن فعل یا صفت و ... به زمان و مکان و حالت است. مشخص است که این افراد در مورد نقش دستوری قیدی صحبت می‌کنند. چون به کارکرد آن در جمله اشاره می‌کنند. در همه این موارد مقوله دستوری قید، یعنی قید در برابر صفت، اسم، فعل، حرف اضافه و نظایر آن با نقش قیدی، یعنی نقش آن در برابر فاعل، مفعول مستقیم، مفعول غیر مستقیم و نظایر آنها، خلط شده است. عناصر مختلف می‌توانند نقش قیدی در زبان را ایفا کنند: گروه اسمی، گروه حرف اضافه‌ای، گروه قیدی، و بند. طباطبایی (۱۳۹۵: ۴۱۰) مقوله قید را سازه‌ای می‌داند که فعل یا جمله یا صفت یا قید دیگر را مقید می‌کند. او برای نشان دادن تمایز قید به عنوان یکی از مقوله‌های نحوی و به عنوان نوعی نقش آنها را به قید ذاتی و قید غیر ذاتی تقسیم می‌کند. منظور او از قید ذاتی کلمه‌ای است که مقوله دستوری آن قید است، اما قید غیر ذاتی مقوله‌ای غیر از قید دارد، اما در جمله‌ای نقش قیدی دارد (طباطبایی ۱۳۹۵: ۴۱۸). راسخ‌مهند (۱۳۸۲) نیز قید را مقوله‌ای دستوری می‌داند که نشان‌دهنده حالت یا درجه چیزی است و از قید برای توصیف جمله، فعل و سایر قیدها بهره گرفته می‌شود. به عبارتی بین مقوله دستوری قید و نقش دستوری قیدی تمایز قائل شده است.

برخی کلمات در زبان فارسی در مقوله دستوری قید قرار می‌گیرند. مثلاً کلماتی مانند خوشبختانه، بدبختانه، متأسفانه، و اغلب در فارسی قید هستند. آزمون صرفی - نحوی تشخیص قید این است که برخی نشانه صرفی خاص دارند (مانند - انه، که البته صفت هم می‌سازد)، و دوم اینکه قیدها نمی‌توانند اسم را توصیف کنند. مثلاً این ساخت‌ها به همین دلیل غلط است:

(۱۳) *آدم خوشبختانه

(۱۴) *نگاه بدبختانه

(۱۵) *نامه متأسفانه

(۱۶) *کتاب اغلب

اما برخی کلمات هم بین مقوله قید و صفت مشترک‌اند، مانند ابلهانه، تند، آهسته و نظایر آنها. طباطبایی (۱۳۸۵: ۳۵) نیز عنوان می‌کند شمار زیادی از صفت‌ها، البته نه همه آنها،

کاربرد قیدی هم دارند، مانند مستقیم. این کلمات اگر اسم را توصیف کنند، صفت‌اند (موارد الف در مثال‌های زیر) و اگر فعل یا قید یا جمله را توصیف کنند، قید هستند (موارد ب در جملات زیر):

(۱۷) الف. باران تند

ب. او خیلی تند راه می‌رود.

(۱۸) الف. صدای آهسته

ب. او آهسته رانندگی می‌کند.

در جملات (۱۷) و (۱۸) کلمات تند و آهسته نقش قیدی دارند و فعل را مقید می‌کنند و چگونگی انجام آن را توضیح می‌دهند. اما همان‌گونه که عنوان شد، برخی دیگر از کلمات (یا گروه‌ها) نیز می‌توانند نقش قیدی داشته باشند:

(۱۹) او دوشنبه وارد شهر شد (گروه اسمی در نقش قیدی)

(۲۰) علی این حرف‌ها را به‌آهستگی تکرار کرد (گروه حرف اضافه‌ای در نقش قیدی)

(۲۱) وقتی باران می‌بارید، علی اسب‌سواری می‌کرد (بند در نقش قیدی)

با این اوصاف، به کلمه مورد بحث در فرهنگ جامع زبان فارسی برمی‌گردیم. چرا مؤلفان فرهنگ ابله را قید دانسته‌اند؟ چون دنبال تعیین نقش کلمه بوده‌اند و منظور نقش قیدی بوده‌است. حال سؤال اصلی این است که نقش این کلمات چیست؟ در بخش بعد سعی می‌کنیم این پرسش را پاسخ دهیم.

۳-۲- مسند تشریحی

در مورد کاربرد صفت گفته شده که دو کاربرد دارد، همراه با اسم کاربرد وصفی^۹ (روی زیبا، قصه عجیب، ...) و همراه با افعال ربطی، کاربرد اسنادی^{۱۰} (این قصه عجیب است). در ساخت مورد بحث در این مقاله، کاربرد دیگری از صفت مشاهده می‌شود که به آن اشاره نشده‌است. البته این کاربرد نوعی کاربرد (یا نقش) اسنادی است که در مطالعات زبان‌شناسی به آن ساخت تشریحی یا مسند تشریحی می‌گویند (Schultze-Berndt and Himmelmann 2004). چه چیزی در مورد این ساخت خاص است؟ اگر جمله «او کور به دنیا آمد» را در نظر بگیریم، هم‌زمان در این جمله دو سازه وجود دارد که نقش گزاره‌ای دارند و نکته‌ای در مورد فاعل جمله (او) بیان می‌کنند. یعنی این جمله هم‌زمان می‌گوید: او به دنیا

9. attributive

10. predicative

آمد. او (در موقع به دنیا آمدن) کور بود. یعنی گزاره دوم وضعیت «او» را هنگام به دنیا آمدن توصیف می‌کند یا شرح می‌دهد. در عین حال، این دو گزاره با حرف عطف، یا به صورت فعل مرکب نیز به یکدیگر متصل نشده‌اند. به عبارت ساده‌تر، یک جمله ساده است با دو گزاره. اگر بخواهیم به صورت تصویری ساده این وضعیت را نشان دهیم، می‌توانیم آن را مانند نمونه (۲۲) نشان دهیم. همین تحلیل در مورد سایر جملات مورد بحث (۲ تا ۵) نیز صدق می‌کند:

(۲۲) او (۱.۲) کور به دنیا آمد.

اما این دو گزاره تفاوت‌هایی با هم دارند. مهم‌ترین آنها این است که «به دنیا آمد» فعل دارای زمان است، در حالی که کور صفت است. به عبارت دیگر، کور صفت اسنادی است (مانند «علی کور است»)، با این تفاوت که برخلاف صفت‌های اسنادی (یا مسند عادی، حضور آن وابسته به فعل «به دنیا آمد» است. به همین دلیل، به این نوع گزاره‌ها در مباحث زبان‌شناسی گزاره‌های ثانویه^{۱۱} می‌گویند. این ساخت نمونه‌ای از گزاره‌های ثانویه است که به آن مسند تشریحی، یا ویژگی گزاره‌ای^{۱۲} (Halliday 1967)، یا «هم‌گزاره^{۱۳}» (Nichols 1978) هم می‌گویند. وقتی به آن ویژگی گزاره‌ای می‌گویند منظور این است که یک ویژگی (کور بودن) را به یکی از موضوع‌های (او) گزاره اصلی (به دنیا آمدن) نسبت می‌دهند. برای اینکه بتوانیم این ساخت را از حیث مقایسه با زبان‌های دیگر نیز تحلیل کنیم، به نمونه زیر توجه کنید:

23) George left the party angry.

در این مثال نیز دو گزاره دیده می‌شود، فعل ساده و زمان دار (left) و صفت تشریحی (angry). هر دو این گزاره‌ها در مورد فاعل جمله (George) است. صفت تشریحی توضیح می‌دهد که جورج هنگام رفتن از مهمانی عصبانی بوده است. معمولاً در مباحث رده‌شناسی به موضوعی که این دو گزاره به آن برمی‌گردند ناظر^{۱۴} گفته می‌شود. به این ترتیب، در جمله (۲۲) و در جمله (۲۳) «جورج» ناظر هستند.

حال برای روشن شدن بحث، تحلیل دو جمله (۲) و (۵) را نیز در ادامه می‌آوریم. در جمله (۲۴) ناظر «او» و در جمله (۲۵) «دوستم» است:

-
11. secondary predicative
 12. predicative attribute
 13. copredicative
 14. controller

| | | | |
|------------------|------------|------|---------------|
| زاده شد. | ابله | او | جمله: (۲۴) |
| فعل | صفت | ضمیر | مقوله دستوری: |
| فعل (گزاره فعلی) | صفت تشریحی | فاعل | نقش دستوری: |

| | | | | |
|------------------|------------|-------------------|-------|---------------|
| رفت. | ناراحت | از خانه | دوستم | جمله: (۲۵) |
| فعل | صفت | گروه حرف اضافه‌ای | اسم | مقوله دستوری: |
| فعل (گزاره فعلی) | صفت تشریحی | نقش قیدی | فاعل | نقش دستوری: |

بنابراین، طبق این تحلیل، نقش دستوری کلماتی مانند ابله، کور، فقیر، جوان، و ناراحت در جملات (۱) تا (۵) صفت است. اما نه صفت وصفی که در کنار اسم می‌آید (مانند «مرد ابله»)، بلکه صفت تشریحی، یعنی صفتی که گزاره دوم است و به گزاره اول وابسته است. طیب‌زاده (۱۳۹۳: ۱۱۴) نیز به نمونه‌ای از این جملات اشاره کرده و نقش صفت را در آن مسند دانسته است.

در بخش بعد به اختصار درباره ویژگی‌های ساخت تشریحی صحبت خواهیم کرد، اما اکنون ببینیم چه دلایلی داریم که کلمات فوق نقش قیدی ندارند. این سؤالی است که مقاله را با آن شروع کردیم. در ادامه چند استدلال را مطرح می‌کنم.

استدلال اول. قید نمی‌تواند اسم را توصیف کند، اما می‌تواند فعل، صفت، قید دیگر و کل جمله را مقید کند. در جملات فوق، کلمات مورد بحث هیچ‌گاه فعل را توصیف یا مقید نمی‌کنند. مثلاً در جمله «او آهسته می‌خواند»، «آهسته» نقش قیدی دارد و نحوه خواندن را مقید می‌کند (راسخ‌مهند ۱۳۸۲). یا مثلاً در جمله‌ای مانند «او راحت به دنیا آمد و مادرش عذاب نکشید»، «راحت» قید است، زیرا نحوه به دنیا آمدن را مقید می‌کند. اما در جمله «او از مادر کور به دنیا آمد» کلمه کور نحوه «به دنیا آمدن» را توضیح نمی‌دهد، بلکه همان‌گونه که عنوان شد، به وضعیت فاعل (او) هنگام به دنیا آمدن اشاره دارد. به همین دلیل، «کور به دنیا آمدن» نوعی «به دنیا آمدن» نیست، بلکه بچه‌ای که حاصل آن است کور است. این استدلال در مورد سایر جملات مورد بحث هم صادق است. به همین صورت «ابله زاده شدن» هم نوعی «زاده شدن» نیست، بلکه شخص در هنگام زاده شدن ابله بوده است.

استدلال دوم. برای بحث در مورد این استدلال به مثال‌های زیر توجه کنید:

(۲۶) او کور به دنیا آمد، ولی با کمک پزشکان الآن بینا است.

۲۷) دوستم ابتدا ثروتمند بود، ولی فقیر مرد.

۲۸) علی از خانه ناراحت رفت، ولی الآن خوشحال است.

همان‌گونه که مشخص است، تقابل‌هایی که در این ساخت‌های هم‌پایه دیده می‌شود این کلمات را در مقابل هم قرار داده‌است: کور - بینا، ثروتمند - فقیر، ناراحت - خوشحال. نکته مهم این است که جمله‌ای که برای تقابل افزوده شده‌است جمله اسنادی است (الآن بینا است، ثروتمند بود، خوشحال است). یعنی صفت در این جملات در نقش صفت گزاره‌ای یا اسنادی (یا همان مسند) به کار رفته‌است. اگر کلمه مورد تقابل صفت است، پس کلمه متناظر در جمله دیگر هم صفت است. به عبارت ساده‌تر اگر «بینا» صفت است (چون جمله اسنادی است)، پس کور هم که در مقابل آن و هم‌نقش آن است، صفت (مسند) است.

استدلال سوم. در برخی از جملات مورد بحث، اصولاً اگر به جای صفت تشریحی، قید (قید ذاتی) قرار دهیم، معنی تغییر می‌کند. منظور از قید در اینجا کلمه‌ای است که مقوله آن قید است:

۲۹) دوستم با این همه ثروت فقیرانه مرد.

در این جمله لزوماً منظور این نیست که دوستم هنگام فوت «فقیر» بوده‌است، بلکه معنای استعاری دارد و به این معنی است که به مانند یک آدم فقیر فوت کرد. به عبارتی، «فقیرانه مردن» مانند «با افتخار مردن»، «مردانه مردن»، «عاشقانه مردن»، و «مغرورانه مردن» و نظایر آنها است که همگی توالی قید ذاتی و فعل هستند.

استدلال چهارم. در برخی مثال‌های فوق، به خصوص آنهایی که دارای صفت درجه‌پذیر هستند، می‌توان گروه صفتی همراه با متمم قرار داد:

۳۰) علی فقیرتر از همه مرد.

۳۱) او ابله‌تر از همه به دنیا آمده‌است.

عباراتی مانند «فقیرتر از همه» یا «ابله‌تر از همه» گروه صفتی است که هسته آن صفت است و متمم هم دارد.

استدلال پنجم. می‌توان جملات فوق را به صورت زیر بازنویسی کرد:

۳۲) او هنگام تولد کور بود.

۳۳) دوستم هنگام مرگ فقیر بود.

۳۴) او هنگام به دنیا آمدن هم ابله بود.

بازنویسی این جملات نشان می‌دهد ما مجبوریم فعل اسنادی‌ای (بود) به‌کار ببریم که همراه با صفت (مسند) به‌کار می‌رود. یعنی مشخص است که در این جملات بازنویسی شده «کور»، «فقیر» و «ابله» مسند هستند و صفت‌اند.

استدلال ششم. جملات فوق را می‌توان در ساخت‌های هم‌پایه زیر قرار داد:

(۳۵) او از مادر کور زاده نشد، بعداً کور شد.

(۳۶) او از مادر ابله زاده نشد، بعداً ابله شد.

در این مثال‌های تقابلی، کور و ابله با فعل اسنادی «شدن» به‌کار رفته‌اند که تغییر وضعیت را نشان می‌دهد. مثلاً در جملاتی مانند «علی خسته شد»، «احمد ثروتمند شد»، و «دوستم دیوانه شد» مسند صفت است. پس در ساخت‌های تقابلی فوق نیز این کلمه‌ها مسند هستند که صفت‌اند و در مقابل صفت دیگر به‌کار رفته‌اند.

۳-۳- تفاوت ساخت تشریحی و نتیجه‌ای

قبل از پرداختن به چند ویژگی ساخت تشریحی لازم است ذکر شود که ساختی شبیه به ساخت تشریحی نیز وجود دارد که به آن ساخت نتیجه‌ای^{۱۵} می‌گویند (Huddleston and Pullum 2002: 251). نقطه اشتراک ساخت‌های نتیجه‌ای و تشریحی این است که در هر دو آنها دو گزاره به‌کار می‌رود، اما ساخت نتیجه‌ای با افعالی به‌کار می‌رود که «تغییر وضعیت» را نشان می‌دهند (Goldberg & Jackendoff 2004: 533). یعنی ساخت‌های نتیجه‌ای از حیث معنایی نشان می‌دهند که انجام یک رخداد باعث تغییر در چیزی یا کسی شده‌است: رخداد (الف) باعث شده‌است که (ب) به (ج) تبدیل شود. یعنی در معنای فعلی آنها نوعی «شدن» است. مثال‌های زیر نمونه‌هایی از این ساخت‌ها در انگلیسی هستند (Goldberg & Jackendoff 2004):

37) John licked his plate *clean*.

38) Mary painted the fence *blue*.

39) The cold weather froze the lake *solid*.

در این مثال‌ها، صفت‌های *clean* و *blue* و *solid* گزاره دوم هستند و گزاره اول یک فعلی است (*lick* و *paint* و *froze*) که انجام آن باعث شده ناظر (*his plate* و *the fence*)

the lake) به این وضعیت تبدیل شود. به همین دلیل هم آنها را «ساخت نتیجه‌ای» می‌نامند.

تا جایی که نگارنده اطلاع دارد، کسی در زبان فارسی به ساخت‌های نتیجه‌ای اشاره نکرده است. برای نمونه‌ای از این جملات، تحلیل جمله نتیجه‌ای زیر را در نظر بگیرید:

| | | | | |
|---------------|-------|-----------|---------------|------------|
| جمله: | آنها | دیوار را | قرمز | رنگ کردند. |
| مقوله دستوری: | اسم | گروه اسمی | صفت | فعل مرکب |
| نقش دستوری: | فاعلی | مفعولی | مسند نتیجه‌ای | فعلی |

در این جمله، نقش مسند نتیجه‌ای (قرمز)، نتیجه را به وضعیت مفعول (دیوار) که ناظر است برمی‌گرداند. به این معنی که الآن در نتیجه این کار «دیوار قرمز شده است»، پس یک تغییر وضعیت حاصل از «رنگ کردن» اتفاق افتاده است.

درخصوص تمایز معنایی بین ساخت تشریحی و نتیجه‌ای باید گفت در ساخت نتیجه‌ای صفت وضعیت ناظر را در انتهای عمل (پس از تغییر وضعیت) نشان می‌دهد. یعنی دیوار پس از «رنگ کردن» «قرمز» شده است. اما در ساخت تشریحی صفت وضعیت ناظر را هم‌زمان با عمل نشان می‌دهد. مثلاً در جمله «او کور به دنیا آمد» ناظر، یعنی «او»، در زمان به دنیا آمدن کور بوده است و کور بودن حاصل «به دنیا آمدن» نیست. معرفی ساخت نتیجه‌ای فقط برای نشان دادن تمایز آن با ساخت تشریحی انجام شد و مطالعه ساخت نتیجه‌ای و انواع آن نیازمند تحقیق گسترده‌تری است که نگارنده امیدوار است در آینده انجام دهد.

۴- جمع‌بندی

در این نوشته نگارنده نظر خود را در مورد نقش کور در جمله‌ای مانند «او کور به دنیا آمد» بیان کرد. مقوله دستوری کور صفت است، و نقش دستوری آن نیز مسند تشریحی است و قید نیست. استدلال‌هایی در این مورد بیان شد. همچنین به اختصار تفاوت آن با مسند نتیجه‌ای نیز مطرح شد.

منابع

- احمدی گیوی، حسن و حسن انوری (۱۳۷۵)، دستور زبان فارسی، ویرایش دوم، تهران، فاطمی.
 باطنی، محمدرضا (۱۳۶۶)، نگاهی تازه به دستور زبان، تهران، آگاه.
 راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۲)، «قید فعل و قید جمله در زبان فارسی»، زبان‌شناسی، سال ۱۸، شماره ۱، صفحه‌های ۹۵-۱۰۱.

- راسخ مهند، محمد (۱۳۹۴)، «تعیین مقوله مصدر در زبان فارسی»، جشن نامه دکتر کوروش صفوی؛ به کوشش مهرداد نغزگوی کهن و محمد راسخ مهند، سیاهرود، صفحه‌های ۱۵۱-۱۷۲.
- راسخ مهند، محمد (۱۳۹۶)، نحو زبان فارسی، نگاهی نقشی - رده‌شناختی، تهران، آگه.
- شریعت، محمدجواد (۱۳۶۷)، دستور زبان فارسی، تهران، اساطیر.
- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۸۲)، اسم و صفت مرکب در زبان فارسی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۸۵)، «تغییر مقوله در زبان فارسی»، نامه فرهنگستان، شماره ۳۰، صفحه‌های ۳۲-۳۷.
- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۹۵)، فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی، تهران، فرهنگ معاصر.
- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۹۶)، مجله فرهنگ امروز، شماره ۱۸.
- طیب‌زاده، امید (۱۳۹۳)، دستور زبان فارسی براساس نظریه گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی، تهران، مرکز.
- قریب، عبدالعظیم و همکاران (۱۳۸۰)، دستور زبان فارسی (پنج استاد)، تهران، فردوس.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۹۶)، فرهنگ جامع زبان فارسی، جلد دوم، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- کریمی دوستان، غلامحسین (۱۳۸۷)، «اسامی و صفات گزاره‌ای در فارسی»، دستور (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، شماره ۳، صفحه‌های ۱۸۷-۲۰۲.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۶۸)، دستورنامه در صرف و نحو زبان فارسی، تهران، شرق.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۵۵)، دستور زبان فارسی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- Croft, W. (2000), "Parts of speech as typological universals and as language particular categories", In: *Approaches to the typology of word classes*, ed. Petra Maria Vogel and Bernard Comrie. Berlin: Mouton de Gruyter: 65- 102.
- Croft, W. (2001), *Radical Construction Grammar: Syntactic Theory in Typological Perspective*. Oxford: Oxford University Press.
- Goldberg, A. E. & Jackendoff, R. (2004), "The English resultative as a family of constructions". *Language*, 80, 532-568.
- Halliday, Michael A. K. (1967), Notes on transitivity and theme in English, part 1. *Journal of Linguistics* 3: 37-81.
- Huddleston, R. and Pullum, G. K. (2002), *The Cambridge grammar of the English language*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Lakoff, G. (1987), *Women, fire and dangerous things: what categories reveal about the mind*. Chicago: Chicago UP.
- Nichols, Johanna (1978), Double dependency? *Chicago Linguistic Society* 14: 326-339.
- Schultze-Berndt, E. and Himmelmann, N. P. (2004), "Depictive secondary predicates in crosslinguistic perspective". *Linguistic Typology* 8: 59-131.